غزل شماره‌ی 92

معجزه‌ی اشک در شهادت حاج قاسم سلیمانی

باسمه تعالی

**ای غایب از نظر به خدا می‌سپارمت**

 **جانم بسوختی و به دل می‌سپارمت**

**تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک**

 **باور مکن که دست ز دامن بدارمت**

**محراب ابرویت بنما تا سحر کُنی**

 **دست دعا برآرم و در گردن آرمت**

**گر بایدم شدن، سوی هاروت بابلی**

 **صدگونه جادویی بکنم یا بیارمت**

**خواهم که پیش میرمت ای بی‌وفا طبیب**

 **بیمار باز پرس که در انتظارمت**

**صد جوی آب بسته‌ام از دیده برکنار**

 **بر بوی تخم مهر که در دل بکارمت**

**می‌گریم و مرادم از این سیل اشکبار**

 **تخم محبت است که در دل بکارمت**

**بارم ده از کرم سوی خود تا به سوز دل**

 **در پای دم به دم گهر از دیده بارمت**

**خونم بریخت وز غم عشقم خلاص داد**

 **منّت پذیر غمزه‌ی خنجر گذارمت**

**حافظ! شراب و شاهد و رندی نه وضع توست**

 **فی‌الجمله می‌کنی و فرو می‌گذارمت**

================================

**ای غایب از نظر به خدا می‌سپارمت**

 **جانم بسوختی و به دل می‌سپارمت**

در سیر و سلوک، برای سالک نفحاتی به ظهور می‌آید که موجب گشودگی نگاه و نظر سالک به سوی حقیقت می‌شود، ولی به حکم تجلیِ نور جلالِ حضرت معبود، چیزی نمی‌گذرد که آن نفخه‌ی ربّانی رخت برمی‌بندد و هنر سالک آن است که آن نفخه را پاس دارد و در افق نظر به آن همواره با آن نجوا کند. مثل آن‌که حضرت سجاد در وداع با ماه رمضان عرضه می‌دارند: «السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا شَهْرَ اللَّهِ الْأَکْبَرَ وَ یَا عِیدَ أَوْلِیَائِهِ الْأَعْظَمَ»، خداحافظ ای ماه بزرگ خدا و عید بزرگ اولیای الهی! «السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا أَکْرَمَ مَصْحُوبٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ وَ یَا خَیْرَ شَهْرٍ فِی الْأَیَّامِ وَ السَّاعَاتِ» خداحافظ ای بزرگ‏ترین همراه از میان زمان‏ها و اوقات، و بهترین ماه‏ها در ایّام و ساعات.

جناب حافظ در این فضا با آن نفخه‌ی ربّانی ندا سر می‌دهد که: ای معشوق و محبوبی که جانم را با جلوات جان‌سوزت سوزاندی و غایب شدی، در عین آن‌که به خدا می‌سپارمت تا در امان الهی باشی؛ به دل می‌سپارمت تا همواره به یاد تو به‌سر برم.

پس چنانچه ملاحظه می‌فرمایید نظر به حال ربّانی است که سراغ انسان می‌آید تا خود را در افق آن حضور ادامه دهد و خود را در بستر آن حضور احساس کند.

================================

**تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک**

 **باور مکن که دست ز دامن بدارمت**

باز تأکید می‌شود، هنر سالک آن است تا احوالاتی که با نفحات ربّانی به سراغش آمد را پاس دارد زیرا آن در جای خود نوعی باقی‌ماندن در معرض تجلیّات الهی است و در این رابطه جناب حافظ در خطاب با آن نفحه اظهار می‌دارند: محال است تا زنده‌ام دست از دامن تو بردارم، تا روزی که دامنِ کفن‌ام را به زیر خاک نکشم، هرگز از تو دست بر نمی‌دارم، زیرا حفظ آن حال حضور در جای خود نوعی حضور در جهان کیفی است و آسوده‌بودن از بارهای سنگین جهان کمیّت‌ها.

================================

**محراب ابرویت بنما تا سحر کُنی**

 **دست دعا برآرم و در گردن آرمت**

ابروی تو که به جهت کج‌بودن، مانند محراب است، مطلوب من است تا آن را بنمایانی تا در نظر به صفای انوار ربّانیِ آن حالت، کاری کنم که گویا با دست دعا، دست در گردن تو انداخته‌ام و تا این‌جا در مقام انس با تو به‌سر خواهم برد از آن جهت که عالم گشوده‌ی من شدی.

================================

**گر بایدم شدن، سوی هاروت بابلی**

 **صدگونه جادویی بکنم یا بیارمت**

در راستای به‌دست‌آوردنِ دوباره‌ی تو و آن گشودگی‌ها که در مقابلم گشودی، حاضرم به سوی هاروت به بابل روم و صد نوع جادو انجام دهم به امید آن‌که برگردی. زیرا بودنم را در گرو انس با تو معنا می‌کنم، چیزی که ما در تاریخ خود با فضای دفاع مقدس تجربه کردیم و امروز ندا سر می‌دهیم: «کربلای جبهه‌ها یادش به‌خیر.» آری! باقی‌ماندن به آن نفحات ربّانی، معنای زندگی در این زمانه است و رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله» هنوز چفیه‌ی آن عهد را از دوش خود برنداشته تا بتواند متذکر آن عالَم باشد. عالَمی که حاج قاسم سلیمانی ظهور گشوده‌ی آن بود.

================================

**خواهم که پیش میرمت ای بی‌وفا طبیب**

 **بیمار باز پرس که در انتظارمت**

ای نفخه‌ی ربّانی! آنچنان در عهد با تو به‌سر می‌برم که به اصطلاح می‌خواهم فدای تو و پیش‌مرگ تو شوم. ای طبیب بی‌وفا! آیا نباید حالی از بیمارت بپرسی که چگونه در انتظار توست؟ تا باز آن احوالات، او را در برگیرد. احوالاتی که اصیل‌ترین نحوه‌ی بودن در این تاریخ است و حاج قاسم سلیمانی یک لحظه نتوانست از آن غافل شود و خودش آن غایب از نظری شد که جان‌ها را سوزاند و در سالگردش بی‌قراری ما از او صد چندان شد.

================================

**صد جوی آب بسته‌ام از دیده برکنار**

 **بر بوی تخم مهر که در دل بکارمت**

این‌همه اشکی که در چشمانم سرازیر است، برای آن است که در دل، محبت تو را نهادینه کنم. قصه‌ی کاشتن تخم محبت در دل، آن هم محبتِ احوالات خوشی که انسان را همواره زنده و سر زنده در جهان کیفیت‌ها مستقر می‌کند، راهی بس ارزشمند است تا معنای زندگی گم نشود.

راستی را! آن اشک‌هایی که برای حاج قاسم ریختیم از همین جنس نبود تا آن محبتِ سوزناک پایدار بماند و زندگی در این تاریخ گم نشود؟ آیا این معجزه‌ی اشک نیست که از دل محبت سر برمی‌آورد تا محبت را پایدار کند و انسان خود را در خود آغاز نماید؟

================================

**می‌گریم و مرادم از این سیل اشکبار**

 **تخم محبت است که در دل بکارمت**

مقصودم از اشک‌ریختن آن است تا تخم محبت‌ام را در دل تو بکارم، تا محبت بین من و آن نفخه‌ی الهی و آن سروش ربّانی دوطرفه باشد و این نیز با معجزه‌ی اشک محقق می‌شود و راز استقبال حاج قاسم از زائرانش در دل اشک‌های نهفته است که برای او ریخته شد.

================================

**بارم ده از کرم سوی خود تا به سوز دل**

 **در پای دم به دم گهر از دیده بارمت**

تو از سر کرم به من رخصت ده تا با سوز دل هر لحظه به پایت اشک بریزم، اشکی که چون گوهر است. گوهری که باید خرج محبوب کنم تا معنای دوست‌داشتن برایم به ظهور آید. چیزی که با نام شهید حججی و شهید حاج قاسم سلیمانی تجربه کردید و تازه معنای اشک‌های عرشی که برای امام حسین ریخته می‌شود را فهمیدیم و تجربه نمودیم.

================================

**خونم بریخت وز غم عشقم خلاص داد**

 **منّت پذیر غمزه‌ی خنجر گذارمت**

حقیقت آن است که قصه‌ی آن نفخه‌ی ربّانی بالاتر از آن است که من باشم و او باشد، به دوگانگی عاشق و معشوق، نه، این انتهای کار نیست. او توانست به مدد انوار ربّانی‌اش کار مرا یکسره کند. خون مرا ریخت و با این اتفاق، مرا از غم عشق خلاص کرد و حالتی برایم پیش آمد که منّت آن خنجری را می‌کشم که مرا از عاشق‌بودن خلاص کرد تا عشق بماند و عشق، بودنی که ماورای دوگانگی عاشق و معشوق است. چیزی که در دل نفخه‌ی الهی انقلاب اسلامی در رسم شهادت به ظهور آمد و فهمیدیم راز اشک‌هایی که برای شهدا می‌ریختیم تا کجا می‌تواند ما را جلو ببرد و منوّر به حضور تاریخی حق الیقینی کند.

================================

**حافظ! شراب و شاهد و رندی نه وضع توست**

 **فی‌الجمله می‌کنی و فرو می‌گذارمت**

آری! ای حافظ؛ اگر فی‌الجمله در فضای شراب و شاهد و زندگی قرار داری ولی این کم‌ترین چیزی است که در این تاریخ می‌توانی بدان دست یابی که مست زیبایی‌های ایثارها شوی و شاهد حقایق ربّانی گردی و آزاد از پیرایه‌های دوران باشی، ولی این هنوز ماندن در موطن عین الیقینی است در حالی‌که اراده‌ی الهی در این تاریخ حضور حق الیقینی است تا شما را در برگیرد و بودن تو، بودنی گردد که در همه‌ی تاریخ با هویت قدسی حاضر شوی و بوی حیات آخرالزمانیِ یاران مهدی را به مشام آوری. مواظب باش در راه، نمانی که هنوز دوگانگیِ بین راه و رهرو در میان است و خطر اسارت در ظلمات آخرالزمان برطرف نشده. شأن تو آن است که «راه» باشی تا از ریزش‌های انقلاب نگردی و جایگاه قدسی رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله» را بفهمی تا طلب‌کارانه با او برخورد نکنی.

والسلام